

# مصاحبه با صاحب‌نظران پیرامون پروژه اتحاد

همانگونه که در "دعوت به بحث" اعلام شد، مراجعه به آراء صاحب‌نظران جهت روشن تر شدن چگونگی پیشبرد پروژه اتحاد در میان نیروهای جمهوری خواه، در دستور کار ما قرار دارد. مصاحبه های انجام شده به تدریج در این ستون منتشر خواهند شد.

ندای آزادی

\* مصاحبه با آقای رسول آذر نوش : mp3 width="300" {height="50"}azarnoosh\_01{/mp3

\* مصاحبه با آقای مجید زر بخش : mp3 width="300" {height="50"}zarbakhsh\_01{/mp3

\* مصاحبه با آقای پرویز نویدی : mp3 width="300" {height="50"}navidi\_01{/mp3

---

## همبستگی با جنبش دمکراتیک سوریه، بر علیه صدور اسلحه و دخالت نظامی

مصاحبه با کریستینه بوخ هولز سخنگوی حزب چپ آلمان در باره  اوضاع سوریه

Die Freiheitsliebe Christine Buchholz – برگردان ناهید جعفرپور

در سوریه جنگ داخلی حاکم است و احزاب قانونی بنظر می رسد که بر سر این توافق دارند که تنها راه حل وارد کردن تسلیحات است. در میان چپ های سرتاسر جهان هم همچنین بحث های متفاوت در باره راه حل های ممکن در جریان است. ما در این باره با سخنگوی سیاست صلح

حزب چپ آلمان خانم کریستینه بوخ هولز به گفتگو می پردازیم:

**پرسش:** برای چه در آلمان از جنبش صلح با وجود تهدید به جنگ علنی بر علیه سوریه اما چیز زیادی شنیده نمی شود؟

**پاسخ:** برای این پرسش دو دلیل وجود دارد. اول اینکه از سوی دولت آلمان تا کنون آشکارا سوریه تهدید به جنگ نشده است. دولت آلمان در حال حاضر علاقه ای به یک مداخله نظامی ندارد. از این روی موضوع با مشکل جنگ افغانستان متفاوت می شود. دولت آلمان خواهان شدت دادن به تحریم هائی است که مردم را مورد هدف قرار می دهد. طبیعتاً دولت آلمان بر علیه تحریکات شرکای خود هم عملی انجام نمی دهد. برای مثال دولت آلمان زمانی که هواپیمای جنگی ترکیه وارد فضای هوایی سوریه شد که باعث تحریک یک جنگ مرزی شد، آلمان و شرکایش در ناتو از ترکیه حمایت کردند.

دومین دلیل این است که در باره سوریه مشکلی میان چپ ها و جنبش صلح آلمان وجود دارد. برخی به جنبش دمکراتیک سوریه بعنوان پنجمین ستون امپریالیسم غربی نگاه می کنند. به واقع هم رژیم سوریه یک دیکتاتور است که بخش اعظم مردم سوریه بر علیه اش قیام نموده اند. اگر جنبش صلح بدون ارتباط با جنبش دمکراتیک است پس سریعاً از این جنبش جدا می شود و از آنجائی که برنامه دولت آلمان از یک حمله نظامی بدور است در این صورت برخی از بحث ها هم بی نتیجه می مانند.

**پرسش:** ورنر پریکر از روزنامه یونگه ولت (دنیای جوان) به شما و دیگر چپ ها انتقاد نموده است که از تبلیغات جنگی دفاع می کنید. برای این موضع او چه زمینه هائی وجود دارد؟

**پاسخ:** من همیشه بر علیه دخالت های نظامی غربی ها بوده ام و از این روی انتقادات وی بمن بی مورد و بی پایه است. اما باید توجه نمود که بسیاری هنوز فکر می کنند که رژیم اسد رژیمی پیشرفته و مترقی است. یک چنین اعتقادی را من اصلاً درک نمی کنم و قبول ندارم. زیرا که این رژیم به هیچ وجه پیشرفته و مترقی نیست. وجود تعداد بیشماری سرویس های امنیتی ده ها سال است که فضای سیاسی وحشت در سوریه برقرار نموده اند. همچنین خود اسد همواره به تشنج و انشعاب اجتماعی و دینی درون سوریه دامن زده و کمک نموده است.

یک چنین موضعی در تصویر رسانه های بورژوازی هم دیده می شود. به

این صورت شورای ملی سوریه که هم طرفدار غرب است و هم از سوی ترکیه پشتیبانی می شود بعنوان تنها نماینده اپوزیسیون معرفی می شود. در حالیکه در کنار تعداد بیشمار کمیته های هماهنگی محلی همچنین گروه های دیگر اپوزیسیون مثل کمیته هماهنگی برای تغییرات دمکراتیک در سوریه هم وجود دارد - (ائتلافی از گروه های چپ و کردها).

شورای ملی سوریه آشکارا و با صدای بلند یک دخالت نظامی را تائید نموده است. این موضع در سوریه انعکاس زیادی ندارد. بدین دلیل هم در شورای ملی تا کنون بارها انشعاب رخ داده است. بخش دیگر اپوزیسیون که در کمیته هماهنگی ملی جمع شده اند و بروشنی بر علیه دخالت نظامی از خارج و در مقابل انشعابات مذهبی و خشونت موضع دارند، مورد توجه افکار عمومی نیست.

درست این است که حتی اگر ما همه مواضع اپوزیسیون را هم قبول نداشته باشیم و حتی اگر مشکل را در نظامی شدن این جنگ بدانیم اما از این اپوزیسیون دفاع کنیم. زیرا که تنها یک جنبش عمومی می تواند نه تنها اسد را سرنگون کند بلکه همچنین کل سیستمی را که دنباله رو و پشتیبان اسد است را براندازد.

درک درست این مسئله که جنبش ها چگونه شکل می گیرند و اینکه توسعه ای متناقض دارند، بنظر می رسد در بخشی از چپ ها وجود ندارد. این ایده پدر سالاری است که آدم تصورات خودش را یعنی توسعه مسائل در یک کشور را مثل یک التیماتوم بخواهد به یک جنبش تحمیل کند. ما می توانیم از یک جنبش پشتیبانی کنیم و همزمان برخی از دیدها و نظرهایمان را فرموله کنیم. اما باید گذاشت که جنبش ایده های خود را خود پیدا کند و همینطور هم خواهد شد. انسانهایی که به مجموعه جنبش در سوریه بعنوان عوامل غرب نگاه می کنند، در واقع توجه ای به ماهیت اصلی این جنبش ندارند.

**پرسش:** تو این درک مرا تائید کردی که بسیاری از چپ ها همه نیروهای کشورهای اسلامی را بعنوان نیروهای اسلامی تصور می کنند و همه آنها را زیر یک چتر می فرستند. موضعی که تو آنرا رد می کنی. اما برای چی این تصور در بخش بزرگی از چپ ها وجود دارد؟

**پاسخ:** برای این مسئله دلائل متفاوتی وجود دارد. همچنین در میان چپ ها گروه هایی وجود دارند که هنوز درون خود توهمات از اسلام دارند که عقب افتاده و برخلاف روشنگری است. بله چپ ها هم از این مسئله

فارغ نیستند. اما زمانی که ما مثلا از اخوان المسلمین و سلفی ها در مقابل قلب انتخاباتی دفاع می کنیم این به آن مفهوم نیست که ما برنامه آنها را قبول داریم. یکی از فعالان مصر برای من از درگیری های خیابانی مصر تعریف می کرد و می گفت با مردی که با سلفی ها رابطه داشت در آنجا هم دوش در تظاهرات شرکت داشتند و او با این مرد در باره چشم انداز های سیاسی صحبت نموده است و آن مرد در باره اشتباهاتی که جنبش سیاسی او به نظر او انجام داده و می دهد، صحبت کرده است. انسان باید همواره آماده باشد با انسانهای دیگر دیالوگ کند و تنها به این صورت تناقض های ایدئولوژی ها مشخص می شود. آگاهی همواره توسعه ای متناقض دارد. اگر این دیالوگ ها وجود نداشته باشد انسانها مواضع درستی نخواهند گرفت.

برخی از چپ ها یک درک مکانیکی از مذهب دارند. مارکس گفته است مذهب افیون توده هایست. مذهب به این سادگی هم ماده بی حسی نیست که آدمها را تغییر می دهد و دیوانه می کند. در زمان مارکس افیون ابزاری بود برای جلوگیری از درد. آدمها به دنبال این ابزار می روند چون آلترناتیو دیگری را نمی شناسند. اما از سوی دیگر همین انسانها در شرایط خاص سریعا ایده های نوینی را دنبال خواهند نمود که راه خلاصی از رنج سرمایه داری را به آنها نشان می دهد. باور و اعتماد به جنبش ها و مبارزه طبقاتی باید هم در آلمان و هم در کشورهای عربی به وجود آید.

**پرسش: تو از مثال مصر نام بردی. جایی که نیروهای اسلامی و چپ ها دوش بدوش مبارزه کردند. آیا این راه برای سوریه هم درست است که همه نیروها با هم کار کنند؟**

پاسخ: من فکر می کنم که راه حل باید در داخل سوریه شکل گیرد. نمی شود از خارج گفت چی درست است چی غلط. مشکل اینجا خواهد بود که اگر هر کدام از گروه ها از خارج تغذیه و پشتیبانی مالی بشوند. تعیین کننده این است که جنبش در داخل سوریه چه توسعه ای خواهد داشت. اما از سوی دیگر افرادی از اپوزیسیون بمن گزارش داده اند که در سوریه نیاز برای اتحاد وجود دارد و از آنجائی که انسانها در آنجا می دانند که رژیم بسیار قدرتمند است و یک جنبش تکه تکه شده قادر به هیچ تغییری نخواهد بود، لذا خواست اتحاد بالا است.

ما باید بروشنی بگوئیم که عربستان سعودی و قطر و یا دولت های غربی دوستان انقلاب نیستند و برای منافع مردم سوریه حرکت نمی کنند. صدور اسلحه به سوریه به مفهوم آتش به این جنگ افزودن است.

ما باید بعنوان چپ صدای کسانی باشیم که در سوریه بر علیه دخالت نظامی هستند و با آنها در دیالوگ باشیم.

**پرسش: آیا چپ ها این چشم انداز را دارند که روی مسئله صدور تسلیحات به سوریه متمرکز شوند؟**

پاسخ: در حال حاضر از آلمان مستقیماً اسلحه ای به سوریه فرستاده نمی شود. تسلیحات به ترکیه و از آنجا به عربستان سعودی و بعد وارد سوریه می شوند. آلمان برای مثال صدها تانک جنگی به عربستان سعودی فرستاده است. در مجلس ما در باره صدور اسلحه به تک تک کشورهای عربی رای گیری کردیم و متأسفانه از احزاب دیگر هیچکسی با ما همصدا نشد و رای مخالف نداد. صدور اسلحه در هر حال تمی است که انسانها در آلمان برای این کار اصلاً تفاهم ندارند.

در حال حاضر کارزاری در آلمان در جریان است که از کلیسا گرفته تا چپ ها در آن فعال هستند و تلاش دارند ممنوعیت صدور اسلحه از آلمان را به کرسی بنشانند. بطور مشخص خواست این کارزار این است که صدور تانک های لئوپارت بلوکه شود و من هم می خواهم در این کارزار شرکت کنم.

**پرسش: همچنین رسانه های بورژوازی روی صدور تسلیحات به عربستان سعودی متمرکز شدند. آیا این مسئله روی موضع سایر احزاب تاثیر گذاشت؟**

پاسخ: از همه سو روی احزاب فشار وارد می شود. بخصوص روی حزب سوسیال دمکرات و حزب سبزها. من تا کنون یک تغییر فکر واقعی ندیده ام زیرا که صنایع تسلیحاتی وزنه اقتصادی قوی در آلمان هستند. با این وجود ما تلاش می کنیم همچنان سایر احزاب را تحت فشار قرار بدهیم. مثلاً از طریق همین کارزار ممنوعیت صدور اسلحه به سعودی.

**پرسش: آیا بنظر تو امکانی وجود دارد که جنبش دمکراتیک سوریه را از آلمان پشتیبانی نمود؟**

پاسخ: بله. اول اینکه ما باید صریح و روشن بر علیه دخالت نظامی و حمله نظامی به سوریه موضع بگیریم. افزون بر این ما با فراکسیون چپ مجلس اپوزیسیون چپ سوریه را دعوت کرده ایم و به آنها کمک کردیم تا در آلمان از مواضع خود دفاع کنند. من هم در همین روزها به مصر و تونس می روم تا تصویری از نزدیک از اوضاع و توسعه انقلابی که در سال 2011 آغاز گشت را پیدا کنم و بتوانم صدای

انقلابیون عربی در آلمان باشم. مسلماً از امتیازات نمایندگی در مجلس در این راستا باید استفاده نمود و از طرف دیگر برگزاری تجمعات و جلسات بحث و گفتگو می تواند تصویری درست از اوضاع درون سوریه را به افکار عمومی آلمان بدهد. با وجود اینکه در آلمان جنبشی بمانند جنبشی که بر علیه جنگ عراق و افغانستان وجود داشت، وجود ندارد اما باید دائماً روی این تم کار کرد و نظر افکار عمومی را تغییر داد.

مرسی از مصاحبه شما.

## یک جنگ جهانی کوچک

در سوریه جنگ قدرتهای بزرگ در حال انجام است. قربانیان این جنگ مردم این کشور می باشند. 

مصاحبه با مونا غانم

Jungewelt – Karin leukefeld – برگردان ناهید جعفرپور

مردم سوریه از همان آغاز شکست خوردند و هیچ کدام از بازیگران این درگیری ها ملاحظه منافع و وضعیت مردم سوریه را نمی کنند. در سوریه ما شاهد یک جنگ جهانی سوم کوچک هستیم. مردم و کشور در این جنگ بازنده اند. ما تنها می توانیم امیدوار باشیم که این مسئله زیاد طولانی نشود.

دمشق:

مونا غانم عضو مرکزیت جنبش "کشور سوریه را بسازیم" و هم چنین عضو فعال در هیئت مؤسس "پلاتفرم دمکراتیک برای حقوق زنان" می باشد

پرسش: در حال حاضر در سوریه چه می گذرد؟

پاسخ: ما در حال حاضر درست قبل از وقوع یک جنگ داخلی قرار گرفته ایم. حمله اخیر به رهبری ارتش و نیروی امنیتی بر روی روند وقایع بعدی تعیین کننده است. هنوز هیچ چیزی روشن نیست. اوضاع چگونه پیش خواهد رفت و چه عواقبی خواهد داشت، هنوز مشخص نیست اما اینکه ما

در یک فاز جدید تشدید اوضاع قرار داریم کاملاً روشن است. خشونت مدت‌های طولانی پایدار خواهد بود. مگر اینکه ما یک راه حل سیاسی پیدا کنیم.

پرسش: آیا می‌دانید که در حمله به مرکز امنیت ملی که در یک هفته پیش اتفاق افتاد، دقیقاً چه روی داد؟

پاسخ: گفتن آن مشکل است. زیرا که موضوع هنوز روشن نیست. با این وجود این حمله نشانه روشنی است که در میان رژیم و دستگاه قدرت چیزی در حال رخ دادن است. هنوز خیلی زود است که نتیجه‌گیری کنیم و چیزی بگوئیم که این حمله روی بحران کشور چه تاثیراتی خواهد داشت.

پرسش: کسی گفته است که این حمله بر روی موضع روسیه در باره اختلافات داخلی سوریه تاثیر داشته است؟

پاسخ: ما با وجود اینکه می‌دانیم در اینجا کی قربانی است اما هنوز برای ما روشن نیست چه کسانی از این حمله نفع می‌برند. نباید در نتیجه‌گیری عجله نمود. من تنها یادآوری می‌کنم که دقیقاً یک ساعت پیش از وقوع این حمله وزیر امور خارجه روسیه در تلویزیون سوریه نمایان شد. او گفت که اختلافات خود را در نبرد نهائی نشان خواهد داد.

پرسش: منظور شما از قربانی ترور مردم سوریه است چیست زیرا که خشونت بلافاصله بعد از این حمله افزایش یافت.

پاسخ: مسلماً قربانان در درجه اول افرادی هستند که در این حمله کشته یا بشدت زخمی شده‌اند. اما بله مردم سوریه از همان آغاز شکست خوردند و هیچ کدام از بازیگران این درگیری‌ها ملاحظه منافع و وضعیت مردم سوریه را نمی‌کنند. در سوریه ما شاهد یک جنگ جهانی سوم کوچک هستیم. مردم و کشور در این جنگ بازنده‌اند. ما تنها می‌توانیم امیدوار باشیم که این مسئله زیاد طولانی نشود.

پرسش: این تشدید نظامی روی کار شما بعنوان گروه اپوزیسیون چه تاثیری می‌گذارد؟ شما داخل سوریه کار می‌کنید نه خارج

پاسخ: چیزی که در ماه گذشته در اینجا تجربه کردیم و حالا این حمله، همه به اینجا ختم شد که ما بعنوان یک جنبش سیاستمدان را تغییر بدهیم. ما دیگر امروز در مقابل رژیم سوریه قرار نداریم بلکه باید از موجودیت کشور دفاع کنیم و از این روی یک کنفرانس فراخواندیم با تم " چگونه از میهنمان محافظت کنیم". بسیاری چیزها وجود دارد که موجودیت کشور و سیاست و تاریخ و فرهنگ ما را مورد

تهدید قرار می دهد. یک جنگ داخلی، پیروزی رژیم و حمله نیروهای بین المللی از خارج موجودیت همه مردم سوریه را مورد خطر قرار می دهد. بی تفاوتی که از کجا می آید و چه فکر می کند، از این روی جنبش ما تصمیم گرفته است موضع اپوزیسیون بودن خود را کنار بگذارد و موضعی ملی بگیرد.

پرسش: آیا به فراخوان شما کسی عکس العمل نشان داد؟

پاسخ: بسیاری با ما تماس گرفتند و اعلام آمادگی برای شرکت در کنفرانس نمودند. در حال حاضر ما خودمان در برابر وقایع اخیر فلج شده ایم. اما ۴ اوت امیدواریم که این کنفرانس در دمشق صورت پذیرد. ما می خواهیم در آنجا با دیگران شور کنیم که چه اقداماتی انجام دهیم تا از کشورمان دفاع کنیم.

پرسش: اوضاع در دمشق و دیگر شهرها متشنج است. بسیاری از انسانها از کشور فرار می کنند و بسیاری کار خود را رها می کنند. این تناقضها از کجا می آیند؟

پاسخ: از همان آغاز در سوریه همین اوضاع بود. در حالیکه شهری در آتش می سوخت شهر دیگر در آرامش قرار داشت. جنگ در سوریه جنگی ملی نبود بلکه در نقاط خاصی انجام می پذیرفت. اما زمانی که مبارزات به دمشق هم رسید در این زمان بسیاری از مردم سوریه فهمیدند که آنها باید هر کاری کنند تا از پایتخت محافظت کنند. هیچکسی در سوریه نمی خواهد کشور از بین برود. هیچکسی نمی خواهد که این رژیم یا هر کسی دیگر پایتخت ما را منهدم نماید.

پرسش: همواره در تلویزیون های غرب در باره این مسئله صحبت می شود که بشار اسد در کجا ایستاده است. او تا کنون در باره این وقایع اخیر نظری نداده است. آیا مردم سوریه نمی پرسند چرا رئیس جمهورشان صحبت نمی کند؟

پاسخ: از همان آغاز مردم از صحبت های رئیس جمهور بسیار خوشبخت نبودند. من فکر نمی کنم که مردم انتظار داشته باشند رئیس جمهور چیزی معنی دار بگوید. حالا فرق نمی کند چه اپوزیسیون مخالف و چه هواداران او از او بیشتر از این انتظار داشتند که چیزی بگوید.

پرسش: مذاکرات در باره تشکیل یک دولت موقت به همان تصمیمی رسید که وزیر امور خارجه قدرت های صاحب حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل در ژنو همین اخیرا تصویب نمودند. آیا این تصمیم قدمی در مسیر راه درست است؟

پاسخ: امیدوارم که آنها بتوانند یک راه حل صلح آمیز برای دوره گذار سوریه پیدا کنند. اما من فکر نمی کنم که این مسئله تنها به قدرت آنها وابسته باشد. باید یک اجماع در درون این رژیم انجام

پذیرد. پیدا کردن این اجماع کار بسیار دشواری است. باید دانست که افراد کلیدی و تعیین کننده چه کسانی هستند و چه کسانی چه تاثیراتی دارند. با آنها باید صحبت نمود و این اجماع را یافت و تصمیماتی گرفت. قدرت رژیم در تکه تکه بودنش است و ضعف اپوزیسیون هم در تکه تکه بودنش است. رژیم قوی است زیرا کسی نمی داند چه کسی چه تصمیماتی می گیرد. اپوزیسیون شکست خورده است. زیرا موفق نشد بر این پراکندگی اش فائق آید و این تکه تکه بودن را پشت سر بگذارد و برای سوریه متحداً تصمیماتی را اتخاذ نماید.

پرسش: آیا روسیه می تواند نقش بازی کند و رژیم را وادار به یک مخرج مشترک نماید؟

پاسخ: روسیه تنها نمی تواند. روس ها احتیاج به پشتیبانی اتحادیه اروپا و آمریکا را دارند و تا زمانی که آنها مشترکاً عمل نکنند، قدرت های بزرگ همچنان روی زمین سوریه خواهند جنگید.

پرسش: آیا هیئت نظارت سازمان ملل در ماموریتش شکست خورد؟

پاسخ: نه آنها شکست نخورده اند. کسی به آنها این شانس را نداد. البته نیاز به زمان است. طرح کوفی عنان بطور شفاهی مورد قبول قرار گرفت اما بسیاری از کشورها می خواستند که این هیئت شکست بخورد. طبیعتاً رژیم هم علاقه ای به این طرح ندارد.

پرسش: ۳۰ روز دیگر این هیئت در سوریه می ماند. آنها چه چیزی را می توانند تغییر دهند؟

پاسخ: در این زمان شاید نشانه ای از یک راه حل سیاسی پیدا شود. البته منظورم من این نیست که این هیئت این جنگ را می تواند خاتمه دهد. تنها کاری که می تواند بکند این است که راه را برای مذاکرات هموار نماید. بسیاری از مردم نمی دانند که این مسئله بسیار طول خواهد کشید

پرسش: شما خودتان در هفته های گذشته بارها در خارج بوده اید. آیا توانستید اپوزیسیون خارج از سوریه را قانع کنید که از یک چنین توسعه ای پشتیبانی نمایند؟

پاسخ: هدف این سفر های من این بود که برای جامعه بین الملل یعنی دولت ها و نمایندگان دولت ها روشن سازم که این جنگ در سوریه باید حل شود و نه در خارج از سوریه. ما می خواستیم روشن سازیم که اپوزیسیون ملی باید تغییرات را در سوریه انجام دهد. البته با کمک اپوزیسیون سوریه در خارج. ما می خواستیم روشن کنیم که اپوزیسیون ملی در سوریه وجود دارد. این اپوزیسیون را باید به رسمیت شناخت و

از او پشتیبانی نمود. تا زمانی که همه چیز در خارج از سوریه تصمیم گرفته می شود وضعیت در سوریه مشکل تر و پیچیده تر خواهد شد. ما پیشنهادات روشن دادیم که چگونه در منطقه و در محل اسلحه ها پائین گذاشته شوند. این جنگ باید از پائین به بالا حل شود و نه برعکس. پیشنهادات ما نتیجه گفتگو با کسانی است که درگیر این وقایع هستند. ما وظیفه خود می دانیم بعنوان میانجی برای جامعه بین الملل واقعیت در داخل سوریه را مشخص کنیم. بسیاری از افراد اپوزیسیون مخالف در خارج و بسیاری از کسانی که پیشنهادات سازنده دارند، تصویری ساده از مسائلی که در داخل می گذرد دارند. آنها نمی فهمند که موقعیت در سوریه تا چه اندازه پیچیده است.

## لائسیتته و جنبش دموکراتیک مردم ایران



تلفیق دین و دولت در جمهوری اسلامی

اکبر سیف (بخش سوم)

دفاع از حقوق مردم، مبارزه بر علیه تبعیض و نابرابر حقوقی، برای برقراری قانون و استقرار قانونگرایی، برای دموکراسی و حقوق بشر و عدالت، از مسیر تغییر در ساختار سیاسی قدرت و جایگزینی آن با ساختاری دموکراتیک و مبتنی بر انتخابات آزاد می گذرد. حلقه مقدم در این تغییر و تحول دموکراتیک، جدائی دین از دولت است.

جمهوری اسلامی حکومتی است دینی، یعنی دین و دولت در آن تلفیق گشته اند. جلوه بارز این تلفیق رami توان در حضور روحانیت شیعه در راس هرم

جمهوری اسلامی حکومتی است دینی، یعنی دین و دولت در آن تلفیق گشته اند. جلوه بارز این تلفیق رami توان در حضور روحانیت شیعه در راس هرم

حکومتی مشاهده کرد. اما مسئله اصلی، چگونگی این تلفیق، و مبنای حقوقی-سیاسی و شرعی ساخته و پرداخته شده برای توجیه نظام جمهوری اسلامی است.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی، بر اساس نگاهی خاص، برخاسته از شاخه شیعه اثنی عشری از دین اسلام، نسبت به انسان و جامعه و قدرت سیاسی و جهان از یکسو، و به وام گرفتن یک رشته مفاهیم اندیشه سیاسی مدرن و انداختن آنها در قالب اسلامی از سوی دیگر، بنا شده است. فشرده این نگاه دینی و چگونگی آمیزش آن با مفاهیم مدرن رami توان به روشن ترین وجه ممکن در قانون اساسی جمهوری اسلامی دید.

از نظر قانون اساسی رژیم «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست.» (اصل ۵۶). در عین حال «جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به خدای یکتا و...، و وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین...» (اصل دوم). «دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الابد غیر قابل تغییر است...» (اصل ۱۲). ضمن آنکه «در زمان غیبت حضرت ولی عصر...، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت بر عهده فقیه... است.» (اصل ۵). «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت... اعمال می گردند.» (اصل ۵۷). همچنین در این نظام «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد.» (اصل ۴)

به همین ترتیب «اعمال قوه قضاییه به وسیله دادگاه های دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود...» (اصل ۶۱). و طبیعتاً «مجلس شورای اسلامی نمی تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر... بر عهده شورای نگهبان است.» (اصل ۷۲). بالاخره بر مبنای اصل ۹۱ «به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان... تشکیل می شود.» درباره آزادی ها هم باید گفت که بنا بر اصل ۲۴، وجود آزادی ها مشروط به آن است که «مخل به مبانی اسلام» نباشند و یا «موازین اسلامی و اساس جمهوری را نقض نکنند».

این بحث رami توان ادامه داد، به مجلس خبرگان رهبری، به نهاد رهبری ولایت، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی، رییس جمهور اسلامی، شورا های اسلامی، قوه قضاییه اسلامی، ارتش و سپاه و نیرو های نظامی مکتبی و... پرداخت، و با استناد بر مواد قانون اساسی نشان

داد که اصل در تمامی این موارد، نه با عرف و نه با کاردانی و علم و دانش و تخصص و پایبندی به موازین دموکراتیک و حقوق بشر، بلکه با وفاداری به نظام و موازین اسلامی، درجه ایمان به اسلام و رهبری، بنا بر تشخیص نهاد یا نهادهای وابسته به ولی امر، می باشد.

همین جا بد نیست به این نکته مهم اشاره شود که، قانون اساسی جمهوری اسلامی در مقایسه با قانون اساسی مشروطیت، در بحث ما، نه یک گام، که چند گام عقب تراست؛ در قانون اساسی مشروطیت مصوبه مجلس اول در مرداد ۱۲۸۵ هجری شمسی، قوای مملکت ناشی از ملت بود؛ مذهب خاصی به عنوان مذهب رسمی ایران، مطرح نگشته بود و قوه قضاییه و آموزش و پرورش از سیطره ملاها، رها شده بود. آنچه نیز بعداً به عنوان متمم قانون اساسی توسط مجلس در تاریخ مهر ۱۲۸۶ هجری شمسی تحت فشار روحانیت تصویب و بدان افزوده شد با وضعیت فعلی متفاوت است؛ اول اینکه، با قانون اساسی جمهوری اسلامی از لحاظ میزان دینی بودن حکومت و کم و کیف آن اصلاً قابل مقایسه نیست؛ و دوم، آنچه که تحت عنوان مذهب رسمی ایران (اصل ۱)، نقش حداقل پنج مجتهد برای انطباق قوانین مصوب مجلس با قوانین اسلام (اصل ۲)، و نیز واگذاری قضاوت در امور شرعی به علما (اصل ۷۱)، از طریق متمم قانون اساسی بدان اضافه شد، با همه التقاطها و دوگانگی‌هایش در زمینه رابطه بین عرف و شرع، میان سنت و مدرنیته، میان ترقی و ارتجاع، نتوانست جوهره ترقیخواهان قانون اساسی مشروطیت را که از جمله در برقراری حکومت قانون، تفکیک قوای سه گانه و مسئول قرار دادن قوه مجریه در مقابل قوه مقننه، اسقلال قوه قضائیه و یامتساوی الحقوق بودن اهالی مملکت در برابر قانون بازتاب می یابد، بخصوص با توجه به محدودیت‌های آن دوره تاریخی، بی رنگ سازد.

در رابطه با جمهوری اسلامی، چه بنا بر قانون اساسی اش و چه بنا بر سیاست‌ها و رفتاری که از بدو تاسیس تا کنون پیش گرفته است می توان نتیجه گیری کرد که: جمهوری اسلامی حکومتی است دینی بر مبنای حاکمیت فقه شیعه دوازده امامی بر همه قوانین کشور؛ بر اساس اسلامی کردن همه قدرت سیاسی، یعنی قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه؛ و به منظور اسلامی کردن هم شئون کشور و مهم تر از همه نظام آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت. در چنین نظامی اندیشه سیاسی مدرن و مفاهیم آن به نفع سلطه مذهب و مفاهیم مرتبط با آن، پس رانده می شوند؛ و آنجایی هم که به ناگزیر و تحت فشار زمانه و انتظارات جامعه، بکار گرفته می شوند حتی الامکان رنگ و لعاب مذهبی پیدامی کنند. چنین است که مثلاً مفهوم ملت جای خود را به امت می دهد، مفهوم دولت به نوعی خلافت تحت رهبری

ولایت مطلقه فقیه، و مفهوم شهروند به مؤمن تغییر می کند. یا واژگانی نظیر ولی فقیه، ولی امر، حکم حکومتی، حاکم شرع، محارب، مفسد فی الارض، حدود و دیه در ادبیات سیاسی و قضایی دولتمردان حاکم رواج می یابد. و بالاخره مفاهیمی نظیر دموکراسی و انتخابات و آزادی و حقوق بشر یا مجلس و جمهوری و قوای سه گانه و استقلال آنها و نظایر آن از اندیشه سیاسی مدرن وام گرفته می شوند و بلافاصله با چسباندن پسوند اسلامی به آنها، همه را تغییر شکل داده و از محتوای واقعی تهی می سازند. ناگفته پیداست که مراد از اسلام در این پسوند ها و اسلامی کردن ها هم نه هراسلامی، که شیعه دوازده امامی است، یعنی نگاهی که در آن جای «امام» و «امت» مشخص است، به این ترتیب که «امت» صاحب حق نیست، «امت» صاحب تکلیف است، مکلف است و اساساً، «امت» صغیر است و نیاز به قیم دارد. در یک چنین نظامی، آنهم در این زمانه، در اغلب موارد وزمینه ها، سخن گفتن از قانون و قانون مداری، تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی و احترام به زندگی خصوصی مردم، جامعه مدنی و نظایر آن، محلی از اعراب ندارد. بی جهت نیست که جمهوری اسلامی از بدو تاسیس تا کنون، هر آنجا که توانسته و زورش رسیده، به نام دین و تحت لوای شریعت، زندگی عرفی و فرهنگ و سنن کهنسال مردم ایران زمین، که ریشه در قرون و اعصار گذشته داشته، و رنگ اسلامی نداشته اند را مورد تهاجم قرار داده است. در این زمینه، اگر مقاومت نیرومند جامعه و مردم و زندگی عرفی نبود، ملا های حاکم تا کنون تیشه به ریشه هر آنچه که رنگ غیر اسلامی دارد، زده بودند.

برای روشن تر شدن مسئله بیائیم سیاست ها و رفتار رژیم دینی حاکم در برخی از مهم ترین زمینه ها و نتایج آنها را، به اختصار، بررسی کنیم.

### تبعیض و نابرابری

بنا و اساس جمهوری اسلامی بر تبعیض میان شهروندان و نابرابری حقوق گذاشته شده است. تبعیض میان «خودی» و «غیرخودی»، میان مسلمان و غیرمسلمان، میان شیعه و سنی، ما بین شیعه جعفری اثنی عشری و دیگر شاخه های شیعه، میان ادیان توحیدی صاحب کتاب و ادیان دیگر، ما بین مسلمان بایهودی، ما بین مسلمان و مسیحی، میان مسلمان و کافر، میان بی دین و بادین. این لیست را بنا بر باورهای دینی و عقیدتی متفاوت موجود در سطح جامعه می توان ادامه داد و به وجود تبعیضات دیگر میان طرفداران ولی فقیه و مخالفان آن، میان ذوب شوندگان در ولایت و غیر آن، میان موافقان نظام و مخالفان، میان طرفداران «فتنه» و مخالفین و... اشاره داشت. این لیست بس طولانیست و هر چه از عمر حضور مذهب در قدرت، و به تبع آن تداوم دخالت حکومت در عرصه خصوصی بیشتر بگذرد، باز هم طولانی

تروطولانی تر می شود. اما اعمال تبعیض در حکومت دینی در سطح صرف برخوردار فردی متمایز با پیروان ادیان و عقاید مختلف، به دلیل داشتن باورهای متفاوت، محدود نمی ماند. این مردمان، علاوه بر باورها و عقایدشان، و خواست فعالیت آزادانه، به صورت فردی و جمعی برای برگزاری مراسم و مناسک، به گونه ای دموکراتیک و به آن صورتی که مایلند...، در زمینه های دیگر نیز همچون سایر انسان ها فعالیت دارند. یعنی به فعالیت های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اشتغال دارند و در هر قدم با کنترل های دستگاه اداری تو در توی آخوندی روبرو می شوند و سیطره تبعیض را با تمام وجود حس میکنند. فراموش نباید کرد که صحبت از «حاکمیت نظامی است بر پایه ایمان به خدای یکتا...»، و وحی الهی و نقش بنیادین آن در بیان قوانین؛ که «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد.»؛ نظامی که بر آن است «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و...». و همه می دانند و دارودسته معمم یا مکلای حاکم هم اذعان دارند که در این مجموعه، زن و مرد از حقوق یکسانی برخوردار نمی باشند و زنان جامعه ما، یعنی پنجاه درصد مردم کشور ما، بنا بر قوانین حاکم، در تمامی زمینه ها، اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و قضایی از حقوق مساوی با مردان برخوردار نیستند و در هر لحظه از زندگی، خصوصی و عمومی، با تبعیض روبرو هستند. همچنین همه می دانند که باز بنا بر قوانین حاکم، روحانیت شیعه و رای همه اقلش و طبقات جامعه قرارداد. اینان به عنوان رابطین میان خلق و خدا، میان مردم عادی و خدا و پیغمبر و ائمه اطهار، به یمن ولی فقیه، خبرگان رهبری، شورای نگهبان، شبکه ائمه جمعه، دوایر سیاسی ایدئولوژیک مختلف در همه دستگاه ها و ادارات، دوایر مختلف تبلیغات و نهی از منکر و امثالهم، در راس قدرت سیاسی قراردادند. ملاها و مکلای گماشته شده از سوی رهبر، با در اختیار داشتن اداره بنیادها و شرکت های بزرگ مالی و تجاری با ثروت های کلان، نظیر آستان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان و بنیاد پانزده خرداد و نهاد رهبری...، از امتیازات استثنایی برخوردارند و ثروت های سرسام آوری را به تملک در آورده اند که فقط با دوران خلفا یا دوره شاهان صفوی قابل مقایسه است.

بعد از روحانیت، نوبت امتیازات «سربازان امام زمان» می رسد که در سطوح مختلف سپاه و بسیج و نیروهای نظامی و امنیتی متفاوت، تحت رهبری ولی امر و نزدیکان و گماشتگانش مشغولند. اینان که از مزایا و امتیازات خاص، بویژه مالی، نظام الهی مستقر بهره می گیرند، بخش مهمی از قشر تازه به دوران رسیدگان حکومتی را تشکیل می دهند. دامنه این تبعیضات و ریخت و پاش های ناشی از آن به حدی گسترش

یافته است که با وجود پنهانکاری های مسئولان نظام، اما در ابعاد توده ای بازتاب یافته است. مراجعه به اخبار بورس و مناقصه های دولتی، خرید و فروش بنگاه های بزرگ صنعتی و مالی، اخبار مربوط به اختلاس ها و فساد مالی، ریخت و پاش های گسترده و بخشش هایی که از سوی رهبر و نهاد های رژیم در جاهای مختلف می شود و گاه در سطح عموم منتشر می شود، حکایت از اوج گیری هردم بیشتر سوء استفاده ها و تبعیضات در سطوح مختلف نظام دارند.

به این لیست باید اعمال تبعیضات قومی-ملی، که در گذشته هم جریان داشته است و در پی استقرار حکومت دینی و فشارهای دینی ناشی از آن تشدید شده است، را نیز اضافه کرد. این امر، بخصوص در مورد مناطقی که بخش هایی وسیعی از ساکنین آنها باورها و عقاید و مذاهبی غیر از شیعه دوازده امامی دارند، بیشتر عمل می کند. در این زمینه وضعیت سیستان و بلوچستان، کردستان، موقعیت ترکمن ها و اعراب ساکن ایران، چه به لحاظ اعمال محدودیت برای انجام مناسک مذهبی خویش بخصوص به صورت جمعی، و چه برگزاری مراسم فرهنگی و یادبودها و سالگردها بر طبق باورها و اعتقادات عرفی و غیر عرفی خویش به صورت جمعی، اسفبارتر است. دامنه این تبعیضات به طور طبیعی در دیگر زمینه های این مناطق، از جمله در مورد اختصاص بودجه های دولتی و پروژه های عمرانی و رشد صنایع و توسعه فرهنگ بومی و نظایر آن، گسترش پیدا می کند. در زمینه برخورد با پیروان ادیان دیگر، و قتیکه به عنوان مثال، در شهری نظیر تهران، با ۸ میلیون جمعیت یک مسجد سنی هم وجود ندارد تا سنی مذهبیان بتوانند، به شکل جمعی در مسجد خود، مناسک مذهبی شان را بجا آورند، تکلیف بقیه روشن است. این واقعیتی است که در نامه گلایه آمیز علمای سنی مذهب به رهبر نظام، که به تائید نمایندگان کرد مجلس اسلامی هم رسیده، مطرح شده است. یا برای پیروان کلیسای ربانی در مورد انجام مناسک در کلیسای خویش، انواع و اقسام محدودیت ها، نظیر ارائه لیست شرکت کنندگان به مقامات رژیم، محدود کردن تعداد شرکت کنندگان در هر مراسم، فرستادن احضاریه برای برخی شرکت کنندگان صورت می گیرد، تا بالاخره کار به تعطیلی کلیسا بکشد، و بعد هم که به ناگزیر قصد اجرای مناسک در منازل را دارند باز با فشار ماموران نظامی-امنیتی مواجه می شوند. وضع دیگران، یعنی یهودیان و دراویش و بهائی ها و پیروان همه مذاهب دیگر و نیز بی دینان، هم به همین قرار است. در چنین اوضاعی، سخن گفتن از فقدان سازماندهی دیالوگ و گفت و شنود صلح آمیز میان پیروان ادیان مختلف، بیشتر به شوخی شباهت دارد تا نقد وضع موجود.

ضمنان باید فراموش کرد که حضور تبعیضات در جمهوری اسلامی، علاوه بر عوامل تبعیض در نظام های عرفی، در جمهوری اسلامی از توجیه مذهبی هم برخوردار است. به همین دلیل، نخست اینکه تبعیض در آن فراگیر است، دوم تا سیطره مذهب بر حکومت، تبعیض هم ماندگاری باشند.

ولی دایره تبعیض در نظام دینی حاکم، در سطح غیر خودی ها، در مفهوم غیر شیعه مذهب، باقی نمانده و نمی ماند. در رژیم ولایت مطلقه فقیه، برای باقی ماندن در دایره خودی ها و برخورداری از امتیازات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و در یک کلام برخورداری از رانت های حکومتی، باید به تفسیر رسمی یعنی دولتی از دین، و نیز تصمیمات سیاسی رهبر حکومت به نیابت از امام زمان هم پای بند و وفادار بود. پای بندی و وفاداری نه صرفا در حرف، بلکه در عمل. چنین است که طی سی و چند ساله عمر حکومت دینی، در جریان تحولات سیاسی مختلف جامعه و دولت، دایره خودی ها هم، به تناسب بسته شدن حکومت، مرتب محدود تر و محدود تر شده است و بنا بر سرشت دینی حکومت، باز هم محدود تر می شود.

استتداد دینی حاکم، دایره تبعیض میان شهروندان را به حوزه روحانیت نیز کشانده است. با تاسیس دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت، ابزار لازم برای مهار حوزه علمیه و روحانیت در کلیت آن، فراهم گشت. دادگاه ویژه روحانیت خارج از قوه قضائیه قرار دارد و مستقیما تحت نظروالی مطلقه فقیه و فقهای گماشته شده از سوی وی قرار دارند. دادگاه ویژه روحانیت در واقع دستگاهی است برای کنترل روحانیون در سراسر کشور و در خدمت امنیتی کردن فضای شبکه وسیع و تودرتوی روحانیت. ضمن آنکه، از طریق آن امکان «قانونی» خلع لباس از روحانیون مخالف نیز، فراهم شده است. نظام جمهوری اسلامی، با هر تفسیری از دین و کارکرد آن که متفاوت از تفسیر رسمی باشد، بخصوص اگر حاوی عنصری در مخالفت با رهبری نظام و چگونگی آن باشد، به شدت مقابله میکند. مقامات جمهوری اسلامی، آقای خمینی و جانشینانش و تمامی مقامات بلند پایه، تحت لوای دین و بنام مصلحت نظام، به هر اقدام تبعیض آمیز، غیر اخلاقی و جنایت کارانه ای که توانسته اند، ارتکاب جسته اند. آقای خمینی، پس از سوار شدن بر اریکه قدرت، به دفعات اعلام داشته بود که حفظ نظام، «اوجب واجبات» است و برای حفظ نظام، می توان بخشی از احکام دینی را تعطیل کرد. اینان از طریق به بازی گرفتن دین و باور مردم، با شوراندن بخشی از مردم بر علیه بخش های دیگر، با جلوگیری از زندگی صلح آمیز میان پیروان عقاید و مذاهب مختلف، «شبهه» نسبت به دین راهم در میان مردم دامن زده اند، پایه های آنرا عملا سست کرده اند و آنرا از اعتبار سابق، که نقشی در خور در زندگی خصوصی مردم داشت، انداخته اند.

بالاخره اغراق نیست اگر گفته شود که «جمهوری اسلامی» نه فقط جمهوری مردم ایران به عنوان شهروندانی برابر حقوق نیست، بلکه حکومت همه مسلمانان ایران هم نبوده و حتی حکومت همه شیعیان ایرانی هم نمی باشد. «جمهوری اسلامی»، به اعتبار سیستم دینی اش، در بهترین حالت، حکومت آن بخش از شیعیان ایرانی است که اولاً به مکتب اصولیون تعلق دارند و نه اخباریون. دوماً تفسیر آقای خمینی و سپس آقای خامنه ای و دارودسته او را از حکومت در غیاب امام زمان، به هر دلیلی، می پذیرند. مخالفین و دگرانديشان و نیز همه آزاداندیشان با هر مرام و دین و عقیده ای، در این نظام هیچ جایی ندارند. این بحث، به هیچ وجه نافی این نکته هم نیست، که درصد معینی از جامعه، فارغ از اعتقادات و باور های دینی و غیر دینی شان، چه به دلیل مزدوری نظام و برخورداری از امتیازات اقتصادی ناشی از آن، و چه به سبب رانت خواری و ثروت اندوزی در کادر نظام نفتی-انگلی و تجاری و سرتاپا فاسد حاکم، به قیمت خانه خرابی و فقر اکثریت مردم به ثروت های افسانه ای و نیمه افسانه ای دست یافته اند، آشکار یا پنهان، مدافع وضع موجودند.

### آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت

بر کسی پوشیده نیست که آموزش و پرورش و تعلیم تربیت، چه به دلیل تربیت فرزندان و آینده سازان هر کشور، و چه به علت وسعت تماس آن با جامعه، از اهمیتی خاص و تعیین کننده در حیات و پیشرفت جوامع برخوردار است. اهمیت این مسئله در مورد جوامعی نظیر ایران، که بخش عمده جمعیت آن از نیروهای جوان تشکیل می شود، دوچندان است. حضور بیش از ۱۵ میلیون دانش آموز، و بیش از ۳ میلیون دانشجو در کشور ما، خود گویای مسئله است. به این جمعیت جوان بیش از ۱۸ میلیون نفری، باید جمعیت چند میلیونی کودکان کشور را هم اضافه کرد که در جوامع امروزی، به طرق گوناگون و در مهد کودک ها و کودکانستان ها، تحت آموزش و تعلیم و تربیت قرار دارند. دولت ایران نیز به لحاظ عرفی و قانونی، وظیفه داشته است بویژه با توجه به منابع و ثروت های فراوان و انباشته شده در کشور، در این مسیر کوشا باشد و امر آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت فرزندان این آب و خاک را سامان دهد. ولی جمهوری اسلامی در این باره نیز، راه تحکیم پایه خود را نه در پی ریزی نظام آموزشی و تعلیم و تربیت کشور بر پایه ای علمی و متناسب با پیشرفت های امروز جامعه بشری، بلکه با بازگشت به عقب، بستن دانشگاه ها، تصفیه استادان و دانشجویان و دانش آموزان و تغییر مواد درسی و محتوای آنها، تحت لوای بازهم شریعت و انقلاب به اصطلاح فرهنگی و مکتبی کردن نظام آموزشی و علمی کشور دید. به موازات تغییر نظام آموزشی کشور، موج وسیع تصفیه

در سطوح مختلف آموزشی، موج کنترل از طریق راه اندازی دواير سياسى-ايئولوژيك و بسيج وانجمن هاى اسلامى به قصد امنيتى كردن فضاى آموزشى کشور در همه جا، آغاز گشت. با توسل به عناوينى نظير وحدت حوزه ودانشگاه، روحانيون حاکم به جنگ دانشگاه ودانشگاهيان رفتند وهرآنچه که توانستند به ضرب زور وسرکوب، زير شعارمکتبى كردن محيط دانشگاه، مکتبى كردن علوم ودانشجویان و کادرآموزشى وادارى، به کار بستند. راست اين است که در اين باره نیز، اگر مقاومت جامعه عرفى ومجموعه نيروهاى دگراندیش وآزادىخواه، مقاومت دانشجویان ودانش آموزان وخانواده هاى آنان ونیز کادرآموزشى وادارى دانشگاه ها ومدارس نبود، نظام آموزشى کشور در وضعيتى به مراتب اسفبارتر از وضع کنونى اش قرار مى گرفت.

حقيقت اين است که جمهورى اسلامى از همان ابتدا بنا به سرشت دينى وبنا بر نابهنگام بودن تاريخى اش، همواره با بحران مواجه بوده وبابحران زندگى کرده است. و با بروز هر بحرانى در فضاى سياسى کشور، فضاى آموزشى کشور هم باراه افتادن موج تازه تصفيه ها بحرانى شده است ودائره آن بسان ساير عرصه هاتنگ تر گرديده است. اين وضعيت، علاوه بر افت چشمگير نظام آموزشى کشور، سبب محروم شدن بخش وسيعى از جوانان وباستعدادترين فرزندان کشور از تحصيل، روانه زندان ها وبازداشت شدن هاى بخشى، و راهى خارج شدن وآوارگى بخشى ديگر از جوانان ونونهالان مردم شده است.

فراموش نبايد کرد که تنها در همان اوائل استقرار حکومت اسلامى بيش از ۹۰۰۰ دانشگاهى تصفيه گرديدند و فقط در دوره مسئوليت محمدعلى رجائى در وزارت آموزش وپرورش درسال ۵۸، بيش از ۳۰۰۰۰ معلم اخراج شدند. هنگامى که وزيرآموزش وپرورش حکومت، سطح شعور ودانش خود را از طريق اين عبارت به نمايش مى گذارد که هدف ازآموزش وپرورش در مدارس ودانشگاه ها، آموزش شهادت وايتاراست واين است در سرلوحه اهداف ما در تعليم و تربيت، آنگاه وضع رقت بار حاکم در نظام آموزشى کشور بيشتر درک مى گردد. باچنين برداشت هاى از نقش نظام آموزشى وتعليم و تربيت، آنهم در اين جهان معاصر است، که در پى تعرض هاى مکرر عليه استادان وآموزگاران وتعويض مدام کتب درسى، پس از جنبش سراسرى واعتراضى موسوم به سبز، محدود كردن تدريس علوم انسانى در دانشگاه ها، وبعضا حذف، ازسوى مسئولان نظام مطرح واجرا مى شود. سياست ها واقدامات ديگرى نظير نوشتن کتاب هاى درسى جداگانه براى دختران وپسران، يابحث تک جنسى كردن دانشگاه ها، يامحروميت دختران از تحصيل در برخى رشته هاى دانشگاهى، تعيين سهميه دختران براى تحصيل در رشته

های فنی و پزشکی به قصد محدود کردن آن، یا ممنوعیت آموزش رقص و موسیقی در مهد کودک ها، تنها نمونه هایی از طرز فکر و مشغله های دست انرکاران نظام آموزشی و تعلیم و تربیت کشور در عالی ترین سطوح می باشند.

حقیقت این است که دخالت دین در عرصه آموزش و تعلیم و تربیت، نظام آموزشی کشور را با بحرانی بزرگ و عمیق روبرو ساخته و دوگانگی و چندگانگی را در سطوح مختلف دامن زده است. کار در این زمینه و ارائه طرح و برنامه ای جامع برای پی ریزی نظام آموزشی بواقع عرفی و دموکراتیک و منطبق با پیشرفت های امروزین جامعه بشری، موضوع مهمی است که با وجود همه تلاش های صورت گرفته، تا آنجا که اطلاعات نگارنده اجازه می دهد، کماکان در برابر کارشناسان و متخصصین امر قرار دارد. طرح و برنامه ای که سیادت هیچ دین و مذهبی را در این قلمرو حیاتی بر نتابد، و با عزیمت از منافع مشترک همه مردم به مثابه شهروندانی با حقوق برابر، تنها دغدغه اش آموزش و تعلیم و تربیت فرزندان مردم بر مبنای علمی و پیشرفت و توسعه ایران باشد.

### وضعیت قوای سه گانه و استقلال آنها

در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، بر خلاف ادعای مقامات نظام، سه قوه مستقل جدا از هم، وجود خارجی نداشته و ندارند. این، روحانیت شیعه پیرو آقای خمینی و سپس خامنه ای و همدستان و وابستگان آنها هستند که با انحصار قدرت، تمامی سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه را تحت فرمان و کنترل خود قرار داده اند. جمهوری اسلامی، همانطور که قبلا گفته شد نظامی است الهی، بر مبنای ایمان و وحی و امامت. حکومت متعلق به امام زمان است و در غیاب امام زمان، رهبری و اداره نظام، یعنی ولایت امر و امامت امت، بر عهده یکی از فقهاست که در مقام ولایت مطلقه فقیه قرار می گیرد. او، به عنوان نایب امام زمان به رهبری جامعه، از جمله سه قوه، اشتغال می ورزد. پس قوای سه گانه نظام نه مستقل، که تحت امر و نظرولی فقیه قرار دارند.

مجلس خبرگان که وظیفه تعیین رهبر یا شورای رهبری و نظارت بر فعالیت های وی را بر عهده دارد، مرکب از روحانیونی است که باید از فیلتر شورای نگهبان گذشته باشند و از این طریق به تائید رهبری رسیده باشند. بنا بر این ولی فقیه از طریق نهاد شورای نگهبان، به انتخاب روحانیونی که باید بعدا او را انتخاب و کنترل کنند، اقدام می کند. یعنی ولی فقیه از طریق شورای نگهبان و روحانیون مورد تائید آن، هم خود را به عنوان رهبر برمی گزیند و هم بر کارهای خود نظارت می کند. در این دایره

بسته، که همه چیز، از ولی فقیه شروع و به وی ختم می شود، طبیعی است که اسقلال قوا، که در اصل ۵۷ قانون اساسی بدان اشاره شده است، در اصل ولایت مطلقه فقیه ذوب گردیده و در حد حرف باقی می ماند.

همین دور بسته، به نوعی دیگر، در مورد انتخابات و جایگاه آن در جمهوری اسلامی، صادق است. در این زمینه، باید توجه داشت که استقلال قوا در آن نظام سیاسی ای معنی پیدا می کند که بواقع دموکراتیک باشد؛ یعنی برگزاری انتخابات آزاد، با شرکت شهروندان برابر حقوق، در آن نقش محوری داشته باشد. این درست است که به انتخابات در قانون اساسی رژیم اشاره شده است و توسط مقامات رژیم هم گاه به گاه مطرح می شود؛ اما این یک روی مسئله، آنهم ظاهر آن، است. روی دیگر آن، این است که در نظام الهی نوع شیعه، که امامت از اصول اعتقادی آن می باشد، امامت صغیر است و مکلف، و شیوه کاربرگزش از بالا، انتقال از پدر به پسر، یا باقی ماندن مقام و موقعیت در قبیله و فامیل، بخصوص در امر ولایت امر و امامت قرار دارد. اساساً، در اندیشه سنتی و نظام های برآمده از آن، این روابط خونی، عصبت های قبیله ای یا کاستی و پیوند های سرزمینی هستند که نقش تعیین کننده در واگذاری مسئولیت و تنظیم سلسله مراتب حکومتی ایفا می کنند. این موضوع، در فقه شیعه، با تکیه بر اصل امامت، توجیه مذهبی، و بدین ترتیب ماندگار، پیدا کرده است. آوردن انتخابات به عنوان یکی از مهمترین مفاهیم اندیشه سیاسی مدرن، در واقع تحت فشار زمانه، بخاطر رشد جامعه و سطح توقع و انتظار مردم بوده است. واقعیت این است که برخورد آقای خمینی و دیگر مقامات نظام به امر آزادی ها و انتخابات، از همان ابتدا بمثابه امری تاکتیکی بوده است. برخورد این آقایان با آزادی ها و اصل انتخابات، در شرایط مختلف، متفاوت بوده است؛ قبل از گرفتن قدرت، آقای خمینی، ندای آزادی حتی برای مارکسیست ها و برگزاری انتخابات آزاد سرمی داد. حتی می گفت روحانیت را با حکومت کاری نیست و جای روحانیون در قم و پرداختن به دین و امور معنوی مردم است. پس از قدرت، در اوائل کار که هنوز شور انقلابی ناشی از سرنگونی استبداد سلطنتی برقرار بود و نهاد های سرکوب استبداد دینی هنوز پانگرفته و مستحکم نشده بودند، آزادی های نسبی برقرار بودند و انتخابات نیمه آزادی هم برگزار می شد؛ اما پس از این دوره کوتاه و موقتی، یعنی از وقتی که روحانیت پیرو خمینی به طور کامل براریکه قدرت سوار شد، قانون اساسی اش را تنظیم و به تصویب رساند و دولت مورد نظر خود را تشکیل داد و نهاد های سرکوبش را سازمان داد، داستان فرق کرد. در تمامی این دوران، که بواقع دوران حیات نظام جمهوری اسلامی را تشکیل می دهد، آزادی و انتخابات، فقط برای طرفداران نظام، یعنی

برای آن بخش از پیروان شیعه دوازده امامی که با قانون اساسی رژیم با ولی فقیه و تفسیر وی از حکومت دینی موافق بوده اند برابر آن تمکین کرده اند، وجود داشته است و انتخابات، هرگاه رقابتی هم بوده، فقط در میان خودی ها بوده است. واضح است که نهادهای برآمده از درون انتخاباتی از این دست، نمی توانند مستقل عمل کنند، چون مستقل نیستند. استقلال نیازمند تکیه گاه است، و این تکیه گاه به پشتوانه وجود برابر حقوقی و رای آزاد شهروندان و برگزاری انتخاباتی آزاد و منطبق با موازین شناخته شده دموکراتیک است که تامین می گردد. نهاد های به اصطلاح انتخاباتی جمهوری اسلامی، در بهترین حالت، نقشی در حد توزیع قدرت میان دستجات سیاسی وابسته به نظام و باند های گوناگون حکومتی، و تعیین سهم هر یک در ساختار سیاسی حاکم، ایفا کرده و می کنند. این نقش هم، به تدریج و در پی بحران های مختلف حکومتی و فشرده تر شدن حکومت، محدود و محدود تر شده است. آخرین این موارد، به سال ۸۸ و بروز جنبش سراسری موسوم به سبز بر می گردد، که تا مرحله به چالش کشیدن ارکان نظام هم پیش رفت، ولی به دنبال راه افتادن موج سرکوب گسترده و به شدت خونین مردم و رانده شدن جناحی از حکومت، فعلا به عقب نشسته است.

نگاهی به موقعیت قوه مقننه نظام، یعنی مجلس شورای اسلامی که به دلیل «انتخابی» بودن «نمایندگان» باید «مستقل ترین» نهاد نظام باشد، به نحو روشنی گویای به اصطلاح اسقلال قوادری رژیم فقهاست. از شرایط کاندیداتوری شروع کنیم. اگر برای کاندیداتوری نمایندگی مجلس اسلامی، در ابتدای شکل گیری نظام، پذیرش قانون اساسی و گاه التزام بدان کافی اعلام می شد و سپس نوبت به خوان دوم، یعنی عبور از فیلتر شورای نگهبان مطرح می گشت، چندی بعد شروط دیگری بدان اضافه شد. پذیرش قانون اساسی، به سمت پذیرش آن با تاکید بر «اصل مترقی ولایت مطلقه فقیه» و نیز پذیرش رهبری کنونی نظام سوق پیدا کرد؛ نظارت استصوابی به وظایف شورای نگهبان در تصفیه کاندیدا ها، جهت مشخص تری بخشید؛ همه اینها هم بسته به وضعیت با قید و بند های دیگری توأم گشت که آخرین ها، در انتخابات مجلس نهم، مرز بندی با جریانات «فتنه» و «انحرافی» و «سران» آنها بود. حاصل آنکه به عنوان مثال، در مجلس نهم، حتی اصلاح طلبان مذهبی طرفدار آقایان موسوی و کروبی، کسانی که سالیان متمادی در مقام هائی نظیر نخست وزیر و ریاست مجلس اسلامی مسئولیت داشتند، از اجرای بدون تنازل قانون اساسی دفاع کرده و می کنند و رویای بازگشت نظام به دوران طلایی امام راحل را در سر می پرورانند، هم امکان شرکت نیافتند. مجلس برآمده از چنین انتخاباتی، بطور طبیعی مجلسی است وابسته به رهبری نظام و مرکب

از افراد وابسته به نهاد های اصلی قدرت، یعنی روحانیت دولتی و سرسپرده ولی فقیه، و سپس نهادهای نظامی-امنیتی رژیم یعنی سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات. همه قوانین ولوایحی که ازچنین مجلسی تراوش کنند، علاوه برآنکه به روال سابق باید مطابق اسلام و منبعث از فقه شیعه دوازده امامی باشد، می باید بیش از گذشته منویات و آمال ولی فقیه و نهاد های سرکوب نظام را بازتاب داده و پاس دارند. درچنین روالی است که دولت دینی با مجالس دینی اش، باشتابی هردم بیشتر از قبل، جامعه را در مسیر تشدید تبعیض ها و نابرابری ها، افزایش بی حقوقی ها و بی قانونی ها و قانون شکنی ها، گسترش فقر و فلاکت و ننداری و بیکاری در سطوح میلیونها مردم کشور، گسست شیرازه امورات اقتصادی، و همزمان «اسلامی کردن» همه شئونات کشور مطابق میل ولی امر مسلمین، که گسترش بی سابقه اعتیاد و فحشا و فساد و قاچاق از جلوه ها و نتایج آن است، سوق داده است.

وضعیت در قوه قضائیه نظام هم چیزی نظیر قوه مقننه و حتی اسفبارتر از آن است. در شرایطی که جامعه بحران زده و به شدت بهم ریخته ما، بیش از هر زمان دیگری نیازمند قانون و قانونگرایی و برابری در مقابل قانون است و برای این منظور، دادگستری مستقلاً را طلب می کند، هیچ نشانی از دادگستری مستقل در نظام دینی حاکم به چشم نمی خورد. در این قوه هم، از همان آغاز، تصفیه مسئولین و مقامات قوه قضائیه و حقوقدانان، بر اساس اعتقاداتشان، و نه تخصص، بود که آغاز گشت. کانون مستقل و کلا، که می توانست نقشی شایسته در تاسیس دادگستری مستقل و کارا داشته باشد، بجای تقویت، با انواع و اقسام مشکلات و دخالت ها مواجه گشت. با دادن مقام و مسند قضاوت به ملایان در سطوح مختلف، نظیر حکام شرع و دادستانی و ریاست دیوان عالی کشور، روحانیون فاقد تخصص ارکان قوه قضائیه را در دست گرفتند تا به اصطلاح عدل علی را در جامعه بگسترانند. عرف و حقوق بشر و عدالت در قضاوت، جایز را به فقه شیعه و تفسیر خاص از آن داد. آئین های دادرسی و قوانین مدنی-حقوقی و کیفری-قضائی، و به همین ترتیب قوانین خانواده، حقوق زنان، همه و همه بر اساس نابرابر حقوقی و تبعیض شکل گرفتند. خلاصه کلام اینکه، فقدان بی طرفی دولت در این زمینه، فقدان تخصص و سوء مدیریت، همگی دست به دست هم داده و راه را بر رشد بی عدالتی در جامعه، انباشت پرونده ها، سرریز شدن زندان ها از زندانیان، به هم ریختگی اوضاع و رشد اعتراضات، گشود ه اند. به گونه ای که خود مقامات رژیم هم، ناتوان از حل مشکلات، در کلاف سردرگم آن گرفتار آمده اند و از سر ناتوانی، هر از چندگاهی پای امام زمان و نزدیکی ظهور وی را پیش می کشند.

با آن قوه مقننه و این قوه قضائیه، تکلیف قوه مجریه نظام، که طی ۸ سال ریاست آقای خاتمی، به قول خود ایشان به عنوان تدارکچی، در راس آن قرارداداشتند و اینک ۷ سال است که آقای احمدی نژاد به یمن حمایت رهبر، در راس آن خیمه زده اند، روشن است. در قوه مجریه نیز از همان آغاز استقرار رژیم، موج «پاکسازی» دگراندیشان بود که همراه با استقرار دوایر سیاسی ایدئولوژیک و یک تازی انجمن های اسلامی راه افتاد. نیروهای متخصص و کاردان اخراج و نیروهای «مکتبی» و نزدیک به روحانیت حاکم، زمام ادارات را برعهده گرفتند. تبعیض در این قوه نیز همچون سایر قوا، وزمینه ها از سر تا ذیل عمل می کند. به عنوان مثال، هیچ ایرانی اهل تسنن یا یهودی یا مسیحی و یا باورمند به آئینی دیگر نمی تواند برای رئیس جمهوری حتی کا ندید شود که اصلا کار به تائید صلاحیت بکشد یا نکشد. دیگر اینکه هیچ زن ایرانی حق کا ندید اتوری ندارد. در انتخاب اعضای کابینه هم باز به همین ترتیب هیچ وزیر غیر شیعه، هر چند صلاحیت سیاسی و تخصصی داشته باشد، به کابینه راه داده نمی شود. بی جهت نیست که قوه مجریه مکتبی و امام زمانی نظام، از هر لحاظ، نظیر سوء مدیریت و فقدان برنامه ریزی، فساد گسترده و باند بازی، بی عدالتی و اعمال تبعیض، بی قانونی و قانون شکنی، فقدان کارائی، ترویج خرافات و غیره، آئینه تمام نمای نظام جمهوری اسلامی و آمیزش دین و دولت در ایران است.

از رسانه ها و مطبوعات مستقل، در جوامع پیشرفته و دموکراتیک، به عنوان قوه چهارم یاد می کنند. در ایران تحت سیادت ملا ها اما، رادیو و تلویزیون و اکثر قریب به اتفاق رسانه ها و مطبوعات و نهاد های تبلیغاتی و انتشاراتی ها، به هزینه مردم، در انحصار حکومت دینی قرار دارد. این ولی فقیه و گماشتگان وی هستند که رسما و علنا همه امکانات اطلاع رسانی و تبلیغی - ترویجی مملکت را در چنگ خویش گرفته اند و به ضرب زور، سعی در تسخیر فضای فرهنگی جامعه دارند.

در نظام دینی تحت امر نایب امام زمان، اگر از قوای سه گانه مستقل خبری نیست، اگر از رسانه های عمومی و مطبوعات مستقل خبری نیست و همه چیز تحت سیطره ولی فقیه و نهادهای نظامی-امنیتی قرار دارد، اما جنگ و دعوا میان نهادها و باندها و مقامات حاکم، بر سر مناصب، منافع و موضوعات مختلف، همواره وجود داشته و دارد. تاسیس نهاد های مختلف برای پادرمیانی میان سه قوه و کاهش دعواها از طریق ریش سفیدی، به همان ترتیب که تا کنون بی اثر بوده، در آینده هم موثر نخواهند بود. مشکلات و تناقضات جمهوری اسلامی به عنوان نظامی نابهنگام، اساسی تر از این است که با این رشته نهاد سازی ها و روش ها حل گردند.

## نتیجه گیری

اینک تجربه سی و چند سال تلفیق دین و دولت در قالب جمهوری اسلامی، در مقابل مردم قرار دارد. در این فاصله، آن بخش از مردم ما، که شیعه مذهب هستند، به همراه سایر مردم، شاهد بوده اند که چگونه دینشان بازیچه دست روحانیون قدرت طلب و هم پالکی هایشان در سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات قرار گرفته است. آنها دیده و می بینند که تحت لوای مذهب مردم، چه سرکوب ها و چه جنایات و چه تجاوزاتی به حقوق مردم توسط رژیم فقها صورت گرفته و می گیرد؛ و چگونه مردمان صاحب باورها و مذاهب گوناگون، تحت تاثیر تبلیغات و سیاست های روحانیون حاکم بر علیه هم شورانده می شوند. حقیقت این است که شرایط زندگی صلح آمیز، از جامعه، به صرف وجود اعتقادات و باورهای گونه گون، رخت بر بسته است. علاوه بر این، در کادر حکومت دینی مستقر، هر دم بحران های تازه ای، در سطح ملی و نیز منطقه ای، آفریده می شود و کشور و جامعه را با مخاطرات جدید و جدید تری روبرو می سازد، که این خود بحث جداگانه ای می طلبد.

مسئولیت اصلی بروز این وضعیت به شدت غیر قابل تحمل، بحرانی، شکننده و پرمخاطره، با حکومت جمهوری اسلامی می باشد. این نکته ای است واضح و هر دم مردمان هر چه بیشتری بدان پی می برند. زیرا که تبعات تبعیض آمیز و ظالمانه و فاجعه بار تلفیق دین و دولت، چنان که وصف آن گذشت، نه فقط در عرصه های سیاسی و اقتصادی که در کار و زندگی روزمره مردم گریبانگیر آنهاست. دفاع از حقوق مردم، مبارزه بر علیه تبعیض و نابرابر حقوقی، برای برقراری قانون و استقرار قانونگرایی، برای دموکراسی و حقوق بشر و عدالت، از مسیر تغییر در ساختار سیاسی قدرت و جایگزینی آن با ساختاری دموکراتیک و مبتنی بر انتخابات آزاد می گذرد. حلقه مقدم در این تغییر و تحول دموکراتیک، جدائی دین از دولت است. این است آن خواست همگانی ای که هر دم بیش از گذشته در سطح جامعه فوریت و ضرورت می یابد. جدائی دین از دولت در ایران، یعنی رفع تبعیضات دینی و اعتقادی در سطح مردم و جامعه، یعنی حرمت همه ادیان و مذاهب را به یکسان پاس داشتن، یعنی آزادی اندیشه و بیان آنها که به هیچ دین و مذهبی باور ندارند، یعنی تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی و حذف سیطره دین بر حوزه عمومی. جدائی دین از دولت در ایران، یعنی دفاع از بی طرفی دولت در قبال ادیان و مذاهب مختلف، یعنی گسترش این بی طرفی در همه عرصه ها و بویژه در عرصه قانونگذاری، آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت، و دادگستری و قضا. جدائی دین از دولت در ایران، یعنی جایگزینی قانون اساسی کنونی با قانون اساسی جدید و دموکراتیک توسط نمایندگان

مردم بمثابه شهروندانی آزاد و برابر حقوق، جدائی دین از دولت در ایران، یعنی عودت روحانیون شیعه مذهب به مساجد و حوزه ها، یعنی انحلال همه دوایرسیاسی- ایئولوژیک و انحلال همه دوایرامر به معروف و نهی از منکر و نهادهای مشابه... بکوشیم با توضیح جوانب گوناگون این خواست و نحوه استقرار آن در ایران، به سهم خویش به جنبش دموکراتیک و آزادیخواهان میهنمان، عمق و غنای بیشتری ببخشیم.

مرداد ۱۳۹۱ برابر با اوت ۲۰۱۲

\*منابع مورد استفاده در نگارش این سه مقاله، علاوه بر مقالات تحلیلی مختلف، وگفت وگو با برخی از دوستان بسیار عزیز و بهره گرفتن از نظرات آنان، عبارتند از:

۱- تاریخ مشروطه ایران: احمد کسروی ۲- تاریخ بیداری ایرانیان:  
ناظم الاسلام کرمانی ۳- اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار:  
فریدون آدمیت ۴- دین و دولت در عصر مشروطیت: باقر مومنی ۵- تاریخ  
ایران مدرن: یرواند آبراهامیان ۶- نظام حکومتی جمهوری اسلامی  
ایران دین، قانون و مطلقیت قدرت: اصغر شیرازی ۷- تشیع و قدرت  
در ایران: دکتر بهزاد کشاورزی ۸- نظم نوین روحانیت در ایران: مهدی  
خلجی ۹- لائسیسته چیست؟ و نقدی بر نظریه پردازی های ایرانی درباره  
لائسیسته و سکولاریسم: شیدان وثیق ۱۰- لائسیسته «بنیاد ها و هدف های  
آن»: محمد حسین صدیق یزدچی

# جذابیت‌های المپیک و جاذبه‌ی بازی‌ها با تجاوز گسترده به حقوق کارگران

محمد شلیله



آنها ناگزیرند ساعات طولانی با مزد اندک و اغلب در محیط‌های کاری ناسالم و مخاطره آمیز، بدون برخورداری از حقوق کار و حداقل امنیت

شغلی کار کنند. برخی از کارگران این کارخانه‌ها ناچار بوده اند برخلاف مقررات قوانین کار در مورد داوطلبانه بودن انجام اضافه کار، در شیفت‌های ۲۴ ساعته و تا ۱۰۰ ساعت در هفته کار کنند.

## گزارشی از پشت صحنه المپیک ۲۰۱۲ لندن

این روزها شمار چشمگیری از مردم جهان به "بازی‌های المپیک ۲۰۱۲ لندن" (۱) که بیست و هفتم ژوئیه (برابر با هفتم مرداد ۱۳۹۱) آغاز می‌شود، چشم دوخته اند. بر اساس برنامه‌ریزی‌های انجام شده پیش‌بینی می‌شود بازی‌های امسال را جمعیتی بیش از آن یک میلیارد نفری (۱۵ درصد جمعیت جهان) که افتتاحیهی "بازی‌های المپیک ۲۰۰۸ پکن" (۲) را به صورت زنده دیدند تماشا کنند. درآمدِ فروشِ کالاهایی که در المپیک امسال عرصه می‌شود، نزدیک به یک میلیارد پوند برآورد شده است. این بازی‌ها عرصه‌ی چنان تجارت پرسودی برای اکنون و آینده‌ی شرکت‌های جهانگیر است که آدیداس (۳) برای این که در ردیف حامیان برگزارکننده‌ی بازی‌های المپیک قرار گیرد، یک قلم یکصد میلیون پوند پرداخت کرده است تا به طرز مورد نظرش بر آوازه‌ی نام تجاری‌اش بیفزاید؛ و این در حالی است که شرایط پرنج - کار - کارگرانی که المپیک را تحقق می‌بخشند از دیده‌ها پنهان است و نادیده گرفته می‌شود. کارگر یک کارخانه تولید کفش با مارک "آدیداس" برای "بازی‌های المپیک ۲۰۱۲ لندن" در فیلیپین، که ده سال است با حداقل دستمزد کار می‌کند به پژوهشگرانی که داده‌های یافته‌های پژوهش آنها موضوع این گزارش است، گفته است:

"وادارمان می‌کنند اضافه‌کاری کنیم. مگر با همین اضافه‌کاری یک پولی به دستمان برسد، وگرنه با حقوق ناچیزی که به ما می‌دهند نمی‌توانیم زندگی کنیم. خود من با حقوق نمی‌توانم اجاره‌ی اتاق کوچکی را که اینجا در آن زندگی می‌کنم بپردازم؛ حتی نمی‌توانم ما یحتاج روزانه‌ی زندگی ام را تهیه کنم، چه رسد به اینکه بخواهم برای خانواده‌ام پول بفرستم؛ یا چیزی برای روز مبادا برایم بماند."

پس - پشت جذابیت‌های المپیک و جاذبه‌ی بازی‌ها، به زنان و مردان - کارگری که لباس‌ها و کفش‌های ورزشی با مارک‌های مشهور فروشگاه‌های خیابان‌های بالای شهرهای جهان، مثل آدیداس و "نکست" (۴) را برای عرضه و فروش در جریان برگزاری المپیک تولید می‌کنند، لباس‌های ورزشکاران شرکت‌کننده و لباس‌های رسمی برگزارکنندگان و شگون‌نماها (سمبل‌های خوشی‌منی) (۵) المپیک و سایر اقلام مورد نیاز برگزاری

المپیک را فراهم می‌سازند؛ یا کارهای ساختمانی محل برگزاری مسابقات و تاسیسات مربوط را انجام می‌دهند حقوقی پائین تر از خط فقر تعیین شده به وسیله سازمان ملل و کمتر از حداقل مورد نیاز تامین مایحتاج اولیه زندگی آنها پرداخت می‌شود. آنها ناگزیرند ساعات طولانی با مزد اندک و اغلب در محیط‌های کاری ناسالم و مخاطره آمیز، بدون برخورداری از حقوق کار و حداقل امنیت شغلی کار کنند. برخی از کارگران این کارخانه‌ها ناچار بوده اند برخلاف مقررات قوانین کار در مورد داوطلبانه بودن انجام اضافه کار، در شیفت‌های ۲۴ ساعته و تا ۱۰۰ ساعت در هفته کار کنند. کارگرانی هم که اضافه‌کاری مورد انتظار کارفرمایان را نپذیرند با عواقب نگران‌کننده‌ای روبه‌رو می‌شوند. کارگران صنایع پوشاک در اندونزی که برای المپیک امسال لباس‌های ورزشی تولید می‌کنند گفته‌اند در این صورت آنها را در اتاق‌هایی بدون تهویه و آب و غذا تا رسیدن به تعداد تولید پیش‌بینی شده محبوس می‌کنند. ساعات کار کارگران فیلیپینی در روزهای عادی ده ساعت است، و مجموع ساعات کار آنها در هفته اغلب از ۶۰ ساعت بیشتر می‌شود، به‌خصوص وقتی که حجم سفارشات المپیک بالاست. آنها گزارش کرده اند در روزهای تعطیل هم مجبورند کار کنند تا شرکت‌ها به برنامه‌ی تولید پیش‌بینی شده شان برسند و کالاها را در موعد مقرر آماده‌ی تحویل سازند. کارگران سریلانکایی اظهار داشته‌اند اگر تن به انجام اضافه‌کاری ندهند سرپرستان‌شان آنها را به فحش می‌کشند و با فشار هر چه بیشتر آنها را وادار می‌کنند تا رسیدن به میزان تولید پیش‌بینی‌شده‌ی کارفرما به کار ادامه دهند و تهدید می‌شوند اگر از شرایط سخت کارشان شکایت کنند، به‌سرعت اخراج می‌شوند. آنها گفته‌اند البته فشار برای قبول اضافه‌کار کردن زمانی آغاز می‌شود که پیش از آن هر گونه فشار برای تولید هر چه بیشتر در طول ساعات عادی کار بر کارگران وارد آمده است. کارگران گفته‌اند این مدیران‌اند که تعیین می‌کنند چه روزهایی تعطیل است و ساعات کار را به نحوی تنظیم می‌کنند که در عین حال از پرداخت اضافه‌کاری در ماه‌های پرکار پیشگیری کنند.

برخی شرکت‌ها کارگران را فقط برای دوره‌هایی که حجم سفارشات در آن دوره‌ها بالاست استخدام می‌کنند و پس از آن به کار آنها خاتمه می‌دهند، تا مگر بعدها که سفارش عمده‌ای گرفتند آنها را دوباره به کار گیرند. کارفرمایان با استفاده از قراردادهای کوتاه‌مدت از مسئولیت‌های قانونی در مورد مزایای کارگران در زمنیه‌ی مرخصی و حقوق دوره‌ی بارداری، زایمان و نگهداری از فرزند و بیمه‌های درمانی و حقوق بازنشستگی می‌گریزند و آنها را از استفاده از مرخصی

استعلامی و مرخصی استحقاقی محروم می‌سازند. در اندونزی تعداد زیادی از کارگران در چنین شرایطی کار می‌کنند. بین ۲۵ تا ۳۰ درصد کارگران مصاحبه‌شده در فیلیپین گفته‌اند آنها را در چارچوب قراردادهای کوتاه‌مدت، به عنوان کارآموز که دوره‌ی آموزشی را می‌گذرانند به کار گرفته‌اند و از امنیت شغلی برخوردار نیستند. دو شرکت در چین که شگون‌نما و اقلامی از این قبیل را تولید می‌کنند در هیچ شرایطی قرارداد دائمی استخدامی با کارگران نمی‌بندند و در مواردی حتی کپی قراردادهای موقت با کارگران را در اختیار آنها نمی‌گذارند تا آنها را در شرایطی قرار دهند که وقتی حقوق قانونی شان نادیده گرفته می‌شود دستشان به جایی بند نباشد. در ایالت "گان‌دونگ" (۶) چین اغلب کارگران تحت پوشش تامین اجتماعی قرار ندارند. تاسیسات کارخانه‌ی "گوانگزو" (۷) ی چین در دو مکان جداگانه به فاصله‌ی ۲۰۰ کیلومتر از هم قرار دارد که هر دوی این تاسیسات در قرارداد کار با کارگران به عنوان محل کار آنها تعیین می‌شود؛ بدین ترتیب کارفرما می‌تواند در هر زمان با انتقال کارگران از یک محل به محل دیگر آنها را به استعفا وادار کند. پنجاه درصد کارگران فیلیپینی گفته‌اند مخارج روزانه شان را از طریق قرض گرفتن از موسساتی که سر ماه باید چک حقوق شان را با کسر مبلغ قابل توجهی به آنها واگذار کنند تامین می‌کنند. سه چهارم کارگران مصاحبه شده فیلیپینی گفته‌اند حقوق ماهانه شان برای تامین مایحتاج اولیه روزانه‌شان کافی نیست. کارگران سریلانکایی گفته‌اند حقوق آنها ۲۲ تا ۲۵ درصد ۳۵۷ دلار (امریکا) به عنوان حداقل هزینه‌ی زندگی در ماه است.

تبعیض جنسیتی و اذیت و آزار جنسی هم در کارخانه‌های متعلق به زنجیره‌های تامین کالاهای المپیک امری عادی است. از زنان برای کارکردن در دو کارخانه در سریلانکا که برای نایک (۸) و آدیداس کفش تولید می‌کنند در مرحله‌ی مصاحبه آزمایش بازرسی به عمل می‌آورند و اگر معلوم شود باردارند استخدام شان نمی‌کنند. زنان کارگر در بنگلادش با پژوهشگران در میان گذاشته‌اند که تهدید می‌شوند وقتی که مورد آزار و اذیت جنسی قرار می‌گیرند با کسی صحبت نکنند. برخی از آنها گفته‌اند از آنان خواسته شده در محل کارشان عریان شوند.

پژوهشگران دریافته‌اند کارگران ده کارخانه‌ی تولیدکننده‌ی نیازهای برگزاری و بازی‌های المپیک تابستان سال ۲۰۱۲ لندن در چین، فیلیپین، و سریلانکا از اینکه اتحادیه کارگری تشکیل دهند منع شده‌اند. در گوانگزو توزیع اعلامیه و تبادل اطلاعات و گفتگوی

کارگران با یکدیگر در مورد انتظار بهبود شرایط کار به اخراج بی‌درنگ کارگران شرکت کننده در این گفتگوها می‌انجامد. بدین ترتیب آنها نمی‌توانند قدمی در راه احقاق حقوق از دست رفته‌ی خویش بردارند و درآمد مناسب حداقلی را مطالبه کنند و به نابرابری‌ها اعتراض کنند. به طور کلی حقوق آنها در هر زمینه‌ای که به وسیله‌ی کارفرماهای وابسته به شرکت‌های فراملیتی نقض شود کسی نیست که حرفشان را بشنود. نتیجه این‌که حقوق ماهانه‌ی کارگران سریلانکایی که برای برندهایی مانند آدیداس، نایک و اسپیدو اند آن تیلر (۹) کار می‌کنند نزدیک به ۳۵ پوند در ماه است؛ یعنی یک چهارم حداقلِ مورد نیاز برای تامین مایحتاج مصرفی روزانه زندگی یک نفر. در همین شرایط در سال ۲۰۱۱ هفت میلیون پوند پاداش به مدیرعامل نایک پرداخت شده است.

این داده‌ها برخی از یافته‌های پژوهشی است که "کمپین بازی‌های منصفانه ۲۰۱۲" (۱۰) با پشتیبانی "فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری" (۱۱)، "فدراسیون بین‌المللی کارگران صنایع پارچه، پوشاک و چرم" (۱۲)، "کارگران صنایع بین‌المللی ساختمان و چوب" (۱۳) و "کمپین پوشاک سالم" (۱۴) با بازدید از ده کارخانه در چین، فیلیپین و سریلانکا که هشت کارخانه در میان آنها برای المپیک تابستان امسال لباس‌های ورزشی تولید می‌کنند به انجام رسانده است و داده‌هایی در مورد برخی از دیگر کشورها از جمله؛ اندونزی و بنگلادش.

موضوع پژوهش یاد شده این است که آیا حقوق کارگران تولید کننده‌ی نیازهای المپیک ۲۰۱۲ لندن در چارچوب اصول بنیادی حقوق بشر و استانداردهای بین‌المللی کار مورد احترام قرار می‌گیرد؟ به این منظور پژوهشگران از اکتبر تا دسامبر سال ۲۰۱۱ با ۱۷۵ نفر از کارگران ده کارخانه که در مجموع ۳۲۷۵۰ نفر کارگر داشتند مصاحبه انجام دادند. هشت کارخانه از این میان برای المپیک ۲۰۱۲ لندن کالا تولید می‌کردند؛ از جمله برای مارک (برند)های جهانگیر "آدیداس"، "نیوبلانس" (۱۵) "نورث فیس" (۱۶)، کلمبیا اسپورتور کمپانی (۱۷)، "نکست"، "نایک" و "اسپیدو اند آن تیلر". پژوهشگران همچنین با مدیران، سوپروایزرها، مقامات مسئول در امور کارگری، کارگزاران مناطق آزاد تجاری، و حسب مورد با آگاهان مسائل کارگری نیز مصاحبه کرده‌اند. مصاحبه‌ها به وسیله‌ی دستیاران پژوهش عضو جمعیت مبارزه با سوءرفتار شرکت‌ها (۱۸) در چین، شورای فیلیپینی فدراسیون کارگران صنایع چرم، پوشاک و پارچه (۱۹)، و اتحادیه‌ی کارکنان

خدمات عمومی مناطق آزاد تجاری در سریلانکا (۲۰) و با همکاری دانشجویان دانشگاه‌ها در این کشورها انجام گرفته است.

ادعای "کمیته بین المللی المپیک" (آ او سی) (۲۱) به عنوان سازمان پشتیبانی کننده جامعه المپیک آن است که نقش این سازمان ترغیب و حمایت از ارتقای اخلاق در ورزش است و مدعی است حد ننگ داشتن حرمت و شرافت انسانی از اولویتهای کانونی این سازمان است. اصل نخست مرامنامهی این سازمان مقرر می‌دارد: "آرمان المپیک، ترویج زندگی بر پایه اصول بنیادی جهانی اخلاق است". از همین رو کمپین بازیهای منصفانه از سال ۲۰۰۳ از کمیته بین المللی المپیک خواسته است تا قدمهای مشخصی در زمینه احترام به حقوق انسانی کارگرانی که کالاهای مورد نیاز بازیهای المپیک را تولید می‌کنند بردارد. در پیشنهاد قبول میزبانی لندن برای بازیهای المپیک تابستان سال ۲۰۱۲ نیز، تعهد به مراقبت از ارزشهای اخلاقی در جریان برگزاری المپیک و بازیها به روشنی پیش‌بینی شده است. "کمیته ساماندهی بازیهای المپیک و پارالمپیک لندن" (۲۲) نیز در پیوند با انتظارات کمپین بازیهای منصفانه تاکنون قدمهایی در راستای در نظر گرفتن مسئولیتهای پیشگفته در مورد حقوق کارگران برداشته است؛ از جمله به کار گرفتن استانداردهای بین‌المللی کار را در موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای با تامین کنندگان و پیمانکاران گنجانده و ترتیباتی را برای شکایت و گزارش کارگران زنجیره‌های تامین نیازهای المپیک در صورت نادیده گرفتن حقوقشان را پیش بینی کرده است. در همین راستا موافقت نامه‌ی بین کمیته ساماندهی بازیهای المپیک و پارالمپیک لندن با کمپین بازیهای منصفانه ۲۰۱۲ در مورد حمایت از حقوق کارگران ذریبط در چین و انگلستان به امضا رسیده است. در این زمینه شرکت‌های تامین کننده نیازهای المپیک از هر قبیل می‌بایست قراردادهای و مناسباتشان را با کارگران بر اساس استانداردهای کار که مقرر می‌دارد باید به کارگران حقوقی دست‌کم در حد امرار معاش پرداخت شود، با تمامی کارگران رفتاری برابر پیش گرفته شود و حقوق آنها در مورد تشکیل اتحادیه مورد احترام قرار گیرد، منعقد نمایند. با این اوصاف همچنان که پیش از این گفته شد، یافته‌های پژوهش موصوف و سایر داده‌ها از دیگر کشورها بیانگر وجود تجاوز گسترده به حقوق کارگران است. مستندات گزارش "به بازی گرفتن حقوق کارگران" (۲۳) نیز گواهی وجود شرایط کاملاً استثمارگری در حداقل دو کارخانه تامین کننده نیازهای المپیک ۲۰۱۲ لندن است.

---

پی‌نوشت‌ها

London ۲۰۱۲ Olympic Games .۱

Beijing ۲۰۰۸ Olympic Games .۲

Adidas .۳

Next .۴

Olympic mascot .۵

شگون‌نماها صورتِ مجسم یا مصورِ شخصیت‌های نمادینِ به طور معمول از میان حیوانات بومی یا انسانی است که نماد میراث باستانی محلی است که بازی‌های المپیک و پارالمپیک در آن برگزار می‌شود. برای مثال شگون نمای المپیک زمستانی ۱۹۸۸ کلگری - کانادا دو خرس قطبی در کنار هم بود.

Guangdong .۶

Guangzhou .۷

Nike .۸

Speedo and Ann Taylor .۹

Play Fair Campaign ۲۰۱۲ .۱۰

این کمپین شعبه‌ی کمپین جهانی آن با هدف تاثیر نهادن بر سازمان دهندگان بازی‌های لندن و شرکتهای دارنده‌ی مارک ( برند ) های مشهور است.

International Trade Union Confederation .۱۱

International Textile, Garment and Leather Workers' Federation .۱۲

Building and Wood worker's International .۱۳

Clean Clothes Campaign .۱۴

New Balance .۱۵

North Face .۱۶

Colombia Sportswear Company .۱۷

(Students & Scholars Against Corporate Misbehaviour (SACOM .۱۸

Philippines Council of the International Textile, Garment .۱۹  
(and Leather Workers' Federation ( ITGLWF

Free Trade Zones and General Services Employees Union .۲۰  
(FTZ&GSEU) in Sri Lanka

(International Olympic Committee (IOC .۲۱

London Organising Committee of the Olympic and Paralympic .۲۲  
(LOCOG

Toying with Workers' Rights .۲۳

\* این گزارش بر اساس اطلاعاتی که اتحادیه‌ها و فدراسیون‌ها و کمپین‌های بین‌المللی و محلی کارگری در پیوند با پیگیری حقوق کارگران در برگزاری بازی‌های المپیک ۲۰۱۲ لندن منتشر کرده‌اند فراهم آمده است.

برگرفته از تارنمای □□□□□□□□□□

---

## 'سونامی نمک دریاچه ارومیه به تهران می‌رسد'



گزارش شده است که در تجربه‌ای مشابه، به دنبال خشک شدن تالاب هامون در شرق ایران در سال ۱۳۸۹ جریان باد شدید ذرات شن، ماسه و مواد

آلی را از محدوده تالاب به شهر زابل منتقل کرد و به تدریج زمین‌های اطراف این شهر به شوره‌زار تبدیل شدند.

یکی از معاونان سازمان محیط زیست ایران وضعیت کنونی دریاچه ارومیه را "خطرناک" توصیف کرده و هشدار داده است که اگر "اقدامی عاجل، جدی و ملی" در مورد این دریاچه انجام نشود، توفان و غبار نمک ناشی از خشک شدن آن تا استان تهران به راه خواهد افتاد.

اصغر محمدی فاضل، معاون محیط طبیعی و تنوع زیستی سازمان حفاظت محیط زیست ایران، با اشاره به افت شدید سفره آب زیرزمینی در محدوده دریاچه ارومیه به خبرگزاری فارس گفته است: "در حال ایجاد یک فاجعه ملی زیست‌محیطی هستیم."

او اضافه کرد که در گزارش‌هایی به "مقامات کشور" هشدار داده شده است که در صورت ادامه وضعیت کنونی دریاچه ارومیه، در منطقه توفان نمک به راه خواهد افتاد.

او گفت: "توفان نمک را در حوزه استان آذربایجان شرقی بسیار محتمل می‌دانیم و حتی گستره آن را تا مرزهای غربی استان تهران پیش‌بینی می‌کنیم."

آقای فاضل اضافه کرد: "احتمال رسیدن غبار نمک به استان زنجان به صورت جدی است و استان‌های البرز و تهران هم در معرض خطر سونامی نمک هستند."

نزدیک به یک سال پیش نیز یکی از مدیران ارشد سازمان محیط زیست ایران درباره احتمال "بارش ۱۰ میلیارد تن نمک" در مناطق غربی این کشور هشدار داده بود.

گزارش شده است که در تجربه‌ای مشابه، به دنبال خشک شدن تالاب هامون در شرق ایران در سال ۱۳۸۹ جریان باد شدید ذرات شن، ماسه و مواد آلی را از محدوده تالاب به شهر زابل منتقل کرد و به تدریج زمین‌های اطراف این شهر به شوره‌زار تبدیل شدند.

این نگرانی وجود دارد که در صورت ادامه روند کنونی خشک شدن دریاچه ارومیه، سرنوشت مشابهی در انتظار ساکنان شهرها و روستاهای نزدیک این دریاچه باشد.

دریاچه ارومیه بزرگترین دریاچه داخل ایران و دومین دریاچه بزرگ

آب شور جهان خوانده می‌شود.



## حق‌آبه کم

معاون محیط طبیعی و تنوع زیستی سازمان حفاظت محیط زیست ایران توضیح داده است که باید سالانه ۳ میلیارد و ۱۰۰ میلیون مترمکعب آب به عنوان حق‌آبه دریاچه ارومیه در نظر گرفته شود، ولی "این میزان در سال‌های گذشته تامین نشده" و کسری آب دریاچه به تدریج افزایش پیدا کرده است.

او میزان کسری آب کنونی دریاچه ارومیه را نزدیک به ۲۴ میلیارد مترمکعب اعلام کرد و گفت: حتی اگر ۳ میلیارد مترمکعب حق‌آبه امسال را دریافت کنیم، باز کسری آب دریاچه جبران نمی‌شود.

به گفته آقای فاضل، اقداماتی همچون رهاسازی آب از سدهای مخزنی، حذف برداشتهای غیرمجاز و چاه‌های غیرقانونی در حوزه دریاچه ارومیه و لایروبی مسیرهای انتقال آب به این دریاچه می‌تواند به بهبود شرایط آن کمک کند.

او همچنین هشدار داد که با وجود شرایط کنونی دریاچه ارومیه، وزارت نیروی ایران همچنان موضوع مطالعه سدهای جدید را در دستور کار دارد.

پیش از این به نقل از مقامات ارشد سازمان محیط زیست ایران گزارش شده بود که به دنبال بارندگی ماه‌های گذشته، سطح آب دریاچه ارومیه افزایش پیدا کرده است. با این حال، آقای فاضل گفت که با آنکه سال آبی ۹۰-۹۱ "بهترین سال نسبت به سنوات گذشته" بود، تا امروز هنوز ۶۰ درصد حق‌آبه امسال دریاچه ارومیه باقی مانده است.

مهرنگ دوستی رضایی، از مدیران ارشد آب استان آذربایجان غربی نیز امروز به خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) گفت که سطح آب دریاچه ارومیه در اردیبهشت ماه اندکی افزایش یافت، ولی در مدت دو ماه گذشته ۳۵ سانتی‌متر کم شد.

او اضافه کرد: با توجه به آغاز فصل کشاورزی، میزان برداشت از آب‌های زیرزمینی حوضه دریاچه ارومیه افزایش یافته است.

او گفت که حتی اگر تمام آب پشت سدهای احداث شده روی روخانه‌های

منتهی به دریاچه ارومیه، وارد این دریاچه شود، باز هم کمبود آب آن جبران نخواهد شد،

آقای دوستی رضایی گفت که “جبران تمام آب تبخیرشده دریاچه نیازمند پروسه زمانی چندین ساله است و نباید انتظار داشت دریاچه به زودی تمام آب از دست رفته خود را به دست آورد.”

برگرفته از تارنمای □□ □□ □□